

نامه مردم

ارکان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۴۰۵، دوره هشتم
سال نهم، ۱۵ تیر ۱۳۷۲

انتقام گیری رژیم از مردم

با پایان نمایش "انتخابات" و فروکش کردن هیاهوی رژیم پیرامون دستاورد های "معجزه آسای" جمهوری اسلامی و سخن پراکنی های سران حکومتی درباره آزادی و ضرورت احترام به آن، پرده های عوام فریبی دریده شده و هیولای سرکوب و خونریزی از آستین حکومت استبدادی "ولایت فقیه" برای ارباب، ترور و سرکوب خشن شهروندان کشور و انتقام گیری از اکثریت عظیم مردمی که در "انتخابات" فرمایشی شرکت نکردند، بدر آمد و هزاران مزدور مسلح رژیم این بار در چارچوب اجرای برنامه "نهی از منکر" خیابان های شهرها را قرق کرده و هزاران نفر را تنها به جرم رعایت نکردن قوانین مسخره و پوسیده ای که بر مردم میهن ما تحمیل شده است دستگیر و روانه زندان ها و شکنجه گاه ها کردند. بر اساس گزارش های منتشره از سوی خبرگزاری های جهان تعداد دستگیر شدگان از ۹۰۰۰ تن نیز فراتر می رود. بر اساس گزارش خبرگزاری رویتر حتی مردان و زنانی که عینک های سیاه آفتابی به چشم زده بودند نیز دستگیر می شدند. روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: اکثر دستگیر شدگان را دختران جوان کمتر از هیجده سال تشکیل می دهند. طبق گزارش همین روزنامه

ادامه در ص ۲

تغییر آدرس "نامه مردم"
ص ۸

مصاحبه "نامه مردم"

بارفیق علی خاوری

صدر کمیته مرکزی حزب توده ایران

□ "... ما مدعی نبوده و نیستیم که در این آزمون سخت جمع یک پارچه ای از قهرمانان را به تاریخ عرضه داشتیم. در کنار کسانی، که بهر تقدیر، تاب ضربات شلاق و کابل های سیمی و ... را نیاوردند بودند کسانی و کم هم نبودند، که این آرزوی پلید دژخیمان را ناکام کردند و هم آنها بودند که بر تارک افتخار آمیز حزب توده ای ما می درخشند و گواه جاودانی بر این حقیقتند که امر خلق، انساندوستی و عدالتخواهی برای حزب توده ایران امری گذرا و حسابگرانه نبوده و نیست ..."

□ "... اگر حزب با تشخیص نزدیک شدن طوفان، بخشی از کادرهای حساس خود را از زیر ضربه خارج ساخته بود، کاری که بخوبی از عهده آن بر می آمد، ضربه اساسا در فضا وارد می آمد و نتیجه مورد انتظار رژیم را بدست نمی داد ..."

□ "... نه وابستگی و نیاز اقتصادی بود که موجب شکست ساختمان سوسیالیسم شد. بلکه اشتباهات سنگین در راه ساختمان سوسیالیسم، مانند شیوه کلکتیوی کردن عجلوانه و زور مدارانه کشاورزی و سبک فرماندهی- اداری استالینی حاکم بر حزب و کشور و در نتیجه ناپودی عملی دموکراسی بود که، شور و شوق انقلابی توده ها و نیروهای عظیم از بند رسته را که در همه ساحه های زندگی معجزه آسا به پیش می تاخت و دشوارترین موانع راه ساختمان سوسیالیسم را از پیش برمی داشت به رکود و فرسودگی کشانید، چیزی که در سال های آغازین دهه ۸۰ سرتا پای زندگی جامعه را فراگرفت ..."

□ "... این سوسیالیسم نیست که فروپاشید. این اشتباهات، ندانم کاری ها و در عین حال بی عرضگی و خیانت کارپرستی ها و برخی ایدئولوگ های مزدور این احزاب و کشورها بود که به مارکس و لنین پشت کردند، و منافع مردم و میهن خود و بشریت را بدست فراموشی سپردند ..."

□ "... عمال سرمایه، از هر قماش، از مارکسیست ها و طرفداران سوسیالیسم علمی می خواهند که بیش از این خود را با "اتوپیای مارکس" و "شیوه ناهنجار و خشن لنینی اجرای این اتوپیی"، سرگرم نکنند. از مبارزه طبقاتی دست بکشند و سردرپای قادر متعال سرمایه بگذارند. پاسخ مارکسیست ها این است: مارکسیست ها طبقات و مبارزه را اختراع نکرده اند، این طبقات و مبارزه طبقاتی است که مارکسیسم را خلق کرده است ..."

□ "... صرفنظر از هر مشکلی که طی ۴۳ سال در سر راه تشکیل کنگره حزب بوده است، عدم تشکیل این عالی ترین مجمع حزبی در زندگی گذشته حزب واقعیتی منفی بوده است که از جمله به شکل باز تولید اختلافات درون رهبری، که خصلمتی مزمن یافته بود، از پلنومی به پلنوم بعدی سرایت می یافت ..."

□ "... سرنوشت هر رژیم استبدادی از جمله رژیم جمهوری اسلامی، گسست تام و تمام پیوند با واقعیات و سقوط در ورطه خشم و نفرت مردم است. چنین سقوطی در غیاب آلترناتیو متکی بر اکثریت مردم می تواند درگیری ویرانگری را بر جامعه ما تحمیل کند، که در اوضاع نا آرام و پرتضاد منطقه برای میهن ما بسیار گران تمام شود ..."

□ "... نورالدین کیانوری آزاد نیست، او هم چنان دریند رژیم است و تنها زندان او را تغییر داده اند. به نام او، هم چنانکه به نام طبری و دیگران، می توانند "خاطرات" بنویسند. حزب توده ایران بارها اعلام کرده است مطالبی که اشخاص در اسارت و اجبار درباره حزب و تاریخ آن و اشخاص دیگر می نویسند و یا نوشته اند، فاقد سندیت است ..."

صفحات ۳، ۴، ۵ و ۶

زنده باد آزادی، صلح و عدالت اجتماعی، طرد باد رژیم "ولایت فقیه"!

خرابکاری جمهوری اسلامی در کنفرانس جهانی حقوق بشر

سرکوب حقوق بشر در ایران، یادآوری شده است که رژیم جمهوری اسلامی سازمان ها و احزاب کشور مانند سازمان فدائیان خلق، مجاهدین خلق و حزب توده ایران را یکی پس از دیگری مورد حمله قرار داده و از فعالیت آنها جلوگیری کرده است...

در کنفرانس مطبوعاتی که روز ۱۶ ژوئن به ابتکار کمیته اعتراض علیه نقض حقوق بشر با حضور نمایندگان رسانه های گروهی و روزنامه های اتریش و جهان برگزار گردید، خاتم ویدا حاجبی، ناصر پاکدامن، حسن حسام، همسر دکتر قاسملو، نماینده حزب دمکرات کردستان ایران و دونفر شهید عینی جنایات رژیم و نماینده کمیته اعتراض، علیه نقض حقوق بشر در ایران سخن گفتند و پرده از جنایات رژیم جمهوری اسلامی برداشتند.

در روز ۱۴ ژوئن نیز گردهمایی در جلوی اهرای مرکزی وین با شرکت گروه کثیری از اعضا و هواداران سازمان های مختلف و ایرانیان مقیم اتریش برگزار گردید. تظاهر کنندگان با قرار دادن یک زندان بزرگ آهنین در میدان جلوی این ساختمان، و پخش اعلامیه و بروشورهای افشاگرانه و ایراد سخنرانی از بلندگو ها ماهیت ارجحی و ضد بشری رژیم جمهوری اسلامی را برای مردم اتریش و شرکت کنندگان در این گردهمایی افشا کردند.

اعضای کمیته در تظاهرات سراسری برای حقوق بشر که توسط سازمان های غیر دولتی شرکت کننده در کنفرانس سازماندهی شده بود حضور داشتند و با ارائه وسیع اطلاعات افشاگرانه، نمایندگان این سازمان ها را در جریان وضعیت حقوق بشر در ایران قرار دادند. کمیته با برگزاری شب فیلم در آخرین روز کنفرانس با عنوان "شب بعد از انقلاب" به کارگردانی آقای علامه زاده به کار خود پایان داد. ایجاد کمیته مشترک در اتریش و سازماندهی فعال و مشترک نیروهای مترقی و آزادیخواه کشور در افشای نقض حقوق بشر، بی شک گام مثبتی است که می بایست زمینه ساز فعالیت های وسیع و مشترک آینده در این عرصه و سایر زمینه ها باشد. تجربه همکاری در چارچوب کنفرانس حقوق بشر نشان داد در صورتیکه پیش داوری ها و پیش شرط ها کنار گذاشته شوند، فضای زیادی برای همکاری های مشترک میان نیروهای مختلف موجود است. باید از این تجربه مثبت درس گرفت و زمینه را برای ایجاد یک تشکل سراسری در دفاع از حقوق بشر در ایران آماده کرد.

بزرگترین کنفرانس جهانی حقوق بشر در دهه های اخیر، به ابتکار سازمان ملل متحد، با شرکت بیش از ۳۰۰۰ نماینده از صدها کشور جهان و نمایندگان سازمان ها و گروه های جهانی و ملی حقوق بشر به مدت دوهفته در وین پایتخت اتریش برگزار گردید.

این کنفرانس که به دبیرکلی ابراهیم فال از سنکال برگزار شد، در مجموع نه تنها توانست موضوع سرکوب حقوق بشر و ضرورت فعالیت مستقیم تر سازمان ملل در این زمینه را به تصویب برساند، بلکه در عمل در برخی زمینه ها و از جمله با وارد کردن تغییراتی در منشور جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسیده بود، گامی به پس بود.

جمهوری اسلامی و برخی از کشورهای مرتجع منطقه مانند عراق، سودان، و پاکستان، از جمله هیئت های نمایندگی بودند که فعالانه در جهت تخریب این کنفرانس و از دستور خارج کردن موضوع حقوق بشر فعالانه شرکت کردند. هدف این کشورها، مخدوش کردن اصول مندرج در منشور حقوق بشر با طرح بهانه "تفاوت های فرهنگی و..." بود. این تلاش کشورهای مرتجع با تهدید تحریم کنفرانس و زدو بندهای پشت پرده با نمایندگی های برخی کشورهای غربی، سرانجام، به نتیجه رسید و تغییرات به قطعنامه نهایی کنفرانس اضافه شد. مسئول سازمان عفو بین الملل، آقای راس دنیلز در یک مصاحبه مطبوعاتی نظر خود را پیرامون این کنفرانس چنین خلاصه کرد: "زمان آن فرا رسیده است که دولت ها این خواست سیاسی را پیدا کنند که مسئله حقوق بشر را در مرکز مسایل بین المللی قرار دهند. اگر آنها نتوانند چنین کاری را در این کنفرانس انجام دهند، پس کجا می توان چنین کاری را انجام داد؟"

نیروهای اپوزیسیون کشور ما، علی رغم تاخیر در سازماندهی توانستند با ایجاد کمیته ای مشترک از همه سازمان ها و نیروهای مترقی و آزادیخواه، از جمله اعضا و هواداران حزب توده ایران، فعالانه برای افشای جمهوری اسلامی و سرکوب حقوق بشر در ایران برنامه های جالب و وسیعی را سازماندهی کنند.

برنامه های مختلف کمیته از تظاهرات سرتاسری تا برگزاری جلسات سخنرانی و مصاحبه با روزنامه ها و رسانه های گروهی اتریش و انکاس وسیعی در میان شرکت کنندگان کنفرانس یافت. پخش بروشورهای افشاگرانه تبلیغاتی در میان شرکت کنندگان در کنفرانس، پرده از ماهیت ارجحی رژیم جمهوری اسلامی برداشت. در این بروشورها پس از تشریح

تقدم گیری از ...

نقدی از دستگیر شدگان به مجازات شلاق
محکوم شد.

بیر حسین بر نیست که سران مرتجع جمهوری اسلامی است به چنین اعمالی می زنند. در یکسال گذشته با بالا گرفتن موج نارضایتی عمومی و تشدید درگیری های مردم با عمل رژیم در عرصه های مختلف، موج سرکوب و تشدید خندق به شکل چشمگیری افزایش یافته است. از سرکوب های خونین اعتراضات مردمی در تابستان گذشته که به دستگیری هزاران نفر و اعدام ده ها تن منجر شد تا برنامه "مبارزه با تهاجم فرهنگی" که با هدف سرکوب "جو لیبرالی" در برخی مطبوعات و محافل اجتماعی کشور سازماندهی شده بود و موج وسیع یورش به مردم عادی زیر لوای اجرای تھی از منکر" همگی نشانگر اوچکیری بحران سیاسی - اجتماعی رژیم و اتکای بیشتر حکومت به سرکوب برای ادامه حیات است.

بلا بردن قیمت ها، اعلام برداشتن تمامی سوبسیدهای دولتی و ریختن قدره کشتان سیخ به خیابان ها برای ارباب و سرکوب شهروندان، هدیه "پیروزی" تخریبی رفسنجی و حاکمیت به مردم جن به لب رسیده شوراست.

یورش خیر بار دیگر نشان می دهد، که میدانستن به حکومت جمهوری اسلامی برای تغییر خودبخودی، سربازی بیش نیست. تنها راه مبارزه وسیع مردمی و مقاومت در مقابل زورگویی های رژیم است. تجربه سال های اخیر نشان داده است در صورتیکه این برنامه های رژیم با مقاومت وسیع سراسری روبرو شود، می توان با خشی نمودن این حرکات زمینه را برای مبارزه وسیع تر و گسترده تر در سایر عرصه ها آماده کرد. مبارزه و مقاومت در برابر این برنامه های ضد مردمی رژیم و عقیم گذاردن آن امر مهم مبارزه مردم در شرایط کنونی است. رژیم مصمم است تا انتقام شکست مفتضحانه در انتخابات فرمایشی را از مردم بگیرد، می توان با مبارزه وسیع، متحد و یکپارچه اینگونه برنامه های رژیم را با شکست روبرو کرد. توان عظیم خشم توده های عاصی و ناراضی در صورتیکه به شکل صحیح و اصولی سازماندهی شود، می تواند پاسخ دندان شکنی به هرگونه یورش رژیم باشد. مبارزه مشترک نیروهای مترقی کشور ما در جریان برگزاری انتخابات و استقبال وسیع مردم از فراخوان این نیروها در تحریم این نمایش فرمایشی نشان داد که در صورت عمل مشترک می توان به پیروزی های بزرگ دست یافت.

مصاحبه "نامه مردم" با رفیق علی خاوری صدر کمیته مرکزی حزب توده ایران

انساندوستی و عدالتخواهی برای حزب توده ایران امری گذرا و حسابگرانه نبوده و نیست.

س: ممکن است از مشکلاتی که درست پس از یورش، حزب ما با آن روبرو شد مختصری برایمان توضیح بدهید.

ج: پشتیبانی حزب ما از رژیم جمهوری اسلامی تأیید بی قید و شرط از سیاست های حکام جمهوری اسلامی نبوده است. حزب به درستی انقلاب بهمین را انقلابی مردمی با اهدافی استقلال طلبانه، آزادخواهانه و عدالت جویانه می شناخت و خود را متعهد و ملزم می دانست که در راه تثبیت و تحکیم و تعمیق آن گام بردارد. این ها اهدافی بودند که حزب سالیان دراز در راه تحقق آن ها رزمیده بود و قربانی های بسیار داده بود. دفاع از انقلاب را حزب می توانست با اعلام خطرها، و تحلیل هایش انجام دهد، و در عین حال نیروهایی را که نمایندگی انقلاب و حکومت انقلابی را به عهده داشتند با سیاست اتحاد و اتحاد، در مقابل دشمنان داخلی و خارجی انقلاب، تقویت و تصحیح کند. رژیم این را می دید و حس می کرد، ولی در عین حال به علی که در فوق آمد، تیفش را در قفا برای ضربه زدن بر حزب تیز می کرد. رهبری حزب، بویژه آن هایی که از تبعید و دوری طولانی از وطن بازگشته بودند، حاضر نبودند به مهاجرت دوباره و دوری جدید از میهن فکر کنند. من خود بارها از آن ها شنیده بودم که می گفتند، منزل بعدی ما بهشت زهراست.

با وجودی که رهبری خطر رو به تزاید را احساس می کرد در تصمیم گیری تشکیلاتی خود وحدت نظر نداشت. کسانی می گفتند حزب باید به زندگی و فعالیت مخفی برود و افرادی تدارک فعالیت زیر زمینی و غیر علنی را برای حزب نوعی اعلام رویارویی با رژیم می دانستند که نه تنها منجر به پایان یافتن دوران فعالیت علنی حزب خواهد شد بلکه وارد آمدن ضربه احتمالی را بر حزب قطعی خواهد کرد. عده دیگر از کادرهای رهبری معتقد بودند که حتی پس از یورش احتمالی، حزب به اتکا سیاست روشن پشتیبانی خود از انقلاب، از هر نوع دادگاهی سریندل بیرون خواهد آمد. چنین اختلاف نظر و ارزیابی در درون رهبری، قدرت تصمیم گیری و عمل را از حزب سلب کرد و حزب نتوانست حتی بخشی از کادرهای خود را از زیر ضربه خارج سازد. آخرین اقداماتی که در این رابطه به شکلی عجولانه و با تأخیر انجام شد، به همین علت، ناکام ماند.

اگر حزب با تشخیص نزدیک شدن طوفان، بخشی از کادرهای حساس خود را از زیر ضربه خارج ساخته بود، کاری که بخوبی از عهده حزب بر می آمد، ضربه اساسا در فضا وارد می آمد و نتیجه مورد انتظار رژیم را بدست نمی داد. نقض توصیه صریح پلنوم ۱۶ حزب (اسفند ۱۳۵۷)، در مورد حفظ سازمان های حزب در شرایط عدم تثبیت دموکراسی در کشور، به اجرای نقشه خائنه رژیم برای وارد ساختن ضربه بر حزب، کمک موثری کرد.

ضربه نخست در نخستین ساعات روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ وارد شد و بخش عمده ترکیب هیئت سیاسی و اعضای کمیته مرکزی بازداشت شدند. رژیم، بدنبال آن، با انتشار خبرها و شایعات جعلی و حساب شده، سعی در خواب نگهداشتن بدنه حزب و کادرهای بازداشت نشده نمود و در پهنای عمیق و فوق سری، تدارک یورش بعدی را دید. در فاصله دو یورش، رژیم نتوانست افراد باقیمانده از رهبری را در پلاتکلینی نگهدارد که در نتیجه اقدامات امنیتی و حفاظتی که در نخستین روزهای پس از ضربه اول به شکل ضعیف و عجولانه ای اتخاذ شده بود، متوقف گردید و بدنه حزب و کادرهای باقیمانده را در وضع پلاتکلینی قرار داد و مجموعه حزب در وضع بیدفاع و بدون حفاظ قرار گرفت. تقریباً تمام کادر رهبری موجود به استثنا چند نفر که نتوانستند خود را نجات دهند و انگشت شمار افراد رهبری که بدلائل گوناگون در خارج از ایران بودند،

سوال: بهمن ۱۳۷۱ با دهمین سالروز یورش خونین جمهوری اسلامی به حزب توده ایران مصادف بود. بنظر شما و با در نظر گرفتن انبوه گفته ها و نوشته ها در ده سال گذشته علل واقعی یورش رژیم به حزب توده ایران چه بود؟

جواب: حزب توده ایران با پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، توانست پس از سال های طولانی سرکوب و خفقان، بار دیگر به فعالیت علنی بپردازد و برنامه های اقتصادی - اجتماعی خود را مستقیماً با مردم در میان گذارد. روی آوردن وسیع زحمتکشان به صفوف حزب در کنار نفوذ گسترده اندیشه های ما پیرامون ضرورت تحولات عمیق برای دستیابی به عدالت اجتماعی، حزب را به یک نیروی پر قدرت سیاسی در کشور تبدیل کرد. حزب نتوانست در دوران اولیه انقلاب با اتکا به شور و توان انقلابی مردم و یکدست نبودن حاکمیت برآمده از انقلاب بسیاری از اندیشه های مترقی و آزادخواهانه را، از جمله احترام به آزادی های فردی و اجتماعی، به رسمیت شناختن حقوق کارگران و زحمتکشان، ضرورت تحولات عمیق در روستاهای کشور، انجام رفرم ارضی و اتخاذ سیاست های نسبتاً مترقی اقتصادی در کنار مبارزه با نفوذ امپریالیسم در ایران را به حاکمیت برآمده از انقلاب تحمیل کند و بسیاری از این موارد را در قانون اساسی جمهوری اسلامی بگنجانند.

اخیراً آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی در صحبت هایی که کرده است به روشنی از نفوذ عمیق و همه جانبه اندیشه های چپ و خصوصاً حزب ما در دوران اولیه انقلاب و نگرانی های عمیقی که نیروهای مذهبی حاکم از این بابت داشتند سخن گفته است و در واقع به علل واقعی یورش جمهوری اسلامی به حزب ما نیز اعتراف کرده است.

گرداندگان رژیم می دیدند که برای حزب کفایت بی واسطه با مخاطبان خود - توده های مردم - به گفتگو بنشینند، تا بساط هر نوع عوامفریبی برچیده شود. تأثیر ایده های حزب را حتی در بین روحانیت احساس می کردند و حزب را خطری بزرگ و بالقوه برای خود می دانستند. حزب صادقانه برای دفاع از انقلاب، تحکیم و تعمیق و گسترش آن می کوشید و طبیعی بود که مسیر منطقی رشد جامعه را از انقلابی مردمی به جامعه ای مردمی، دموکراتیک و عدالت جویانه ببیند و بخواهد، چیزی که به مذاق انحصارگران قدرت حکومتی برآمده از انقلاب، خوش آیند نبود.

این ها برخی از عمده ترین علل یورش رژیم و سرکوب حزب توده ایران بود. دلایل "جاسوسی"، "اقدام برای براندازی" و ... که از سوی حاکمیت بمبایه دلایل یورش به ما مطرح می شود چیزی جز دروغ محض و عوامفریبی نیست.

اعترافاتی که با کابل، داغ و درفش و همه گونه ابزار شکنجه روحی و جسمی بدست آمده، نه تنها حجتی بر محکومیت قربانیان آن و حزب ما نمی تواند باشد، بلکه قاطع ترین حکم محکومیت کسانی است که اجازه اعمال آن را داده اند. آنها با به راه انداختن "شوهای تلویزیونی" و در پی آن، بیدادگاه های رژیم قرون وسطایی، بمبایه ادامه دهنده روش محاکم تفتیش عقاید، در اتاق های در بسته درون زندان ها، بدور از چشم "آغیاری" و در غیاب هرگونه امکان دفاع، تنها به قاضی رفته و احکام زندان های سنگین و اعدام برای شریف ترین فرزندان وطن ما صادر کرده و به اجرا گذاشته اند.

البته، ما مدعی نبوده و نیستیم که در این آزمون سخت جمع یک پارچه ای از قهرمانان را به تاریخ عرضه داشتیم. در کنار کسانی، که بهر تقدیر، تاب ضربات شلاق و کابل های سیمی ... را نیاوردند بودند کسانی و کم هم نبودند، که این آرزوی پلید دژخیمان را ناکام کردند و هم آنها پند که بر تارک افتخار آمیز حزب توده ای ما می درخشند و گواه جاودانی بر این حقیقت اند که امر خلق،

بازداشت شدند. قریب ۱۰ هزار نفر از اعضا حزب به زندان ها کشیده شدند و در این بین سدها نفر راهی مهاجرت به خارج از ایران شدند. شکنجه های قرون وسطایی، "شوهای تلویزیونی" و "اعترافات" را بدنبال داشت و بهمین تهمت و افترا بر حزبی که تمام نیروی خود را برای پیشبرد امر انقلاب و دفاع از آن به کار برده بود، سرازیر گشت.

دستگاه های شکنجه باقیمانده از ساواک و دستگاه های جدید بکار افتاد و آنچه خواستند به زور شکنجه بر زبان های جاری ساختند و اسنادی در "تایید" این "کشفیات" منتشر ساختند. برای مدتی این شوک، مهیب ترین ضربه بر کادرها و اعضا حزبی بود که به خانه آمال خود عشق می ورزیدند. این جنگ تمام عیار فیزیکی و روانی، نقشه حساب شده امریمنی بود که برای نابودی کامل و ریشه کن ساختن کهنسال ترین حزب سیاسی رزمنده در میهن ما با مهارت طرح ریزی شده بود. بطوری که سران رژیم، از جمله شخص خمینی، این موفقیت را "شمره" "امدادهای غیبی" نامیدند.

البته امروز دیگر برای کسی جای تردید باقی نمانده است که دستگاه های جاسوسی کشورهای امپریالیستی، از هرچه داغ تر کردن این کارزار داغ و درفش و دروغ و افترا علیه حزب توده ایران، کوتاهی نکرده اند.

مشکلات یمدی ناشی از مهاجرت وسیع، دشواری ها و ناهنجاری های زندگی دور از خانواده و وطن، اندوه عمیق شکست و غم از دست دادن یاران وفادار و فداکار، خبرهای پایداری و مقاومت قهرمانانه از طرفی و زبونی های تسلیم طلبانه از سوی دیگر وضعیتی بحرانی برای حزب بوجود آورد که هستی آن را تهدید می کرد. علی رغم آرزوی خام دشمنان حزب، این بار هم چنین نشد. بقایای حزب توانست ارکان های لازم را برای ادامه مبارزه و حیات سیاسی خودش بازسازی کند.

بروز اختلاف نظر در درک موازین سازمانی و مناسبات درون سازمانی، اشتباهات و نارسایی ها در عملکرد های رهبری حزب به تنش هایی جدی دامن زد که نگرانی سنگینی از سرنوشت و آینده حزب برای اعضا و هواداران صادق آن بوجود آورده بود.

با فروپاشی "سوسیالیسم واقعا موجود" در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی و پیامد های آن، رواج تبلیغات سرسام آور ضد مارکسیستی-لنینیستی و ضد سوسیالیستی محافل بورژوازی تشتت و آشفتگی در بین دارندگان این عقاید بالا گرفت. طبیعی بود که حزب ما نمی توانست از این طوفان برکنار بماند.

در این احوال، هنگامی که بخشی از رهبری خیانت پیشه حزب کمونیست اتحاد شوروی نقش اسب تروا را در تخریب این حزب و جنبش کمونیستی ایفا می کردند، تلاش حساب شده ای نیز برای تحمیل و اعمال نیت شوم خود بدرون حزب ما انجام دادند که هدف آن تلاشی ساختار سازمانی موجود حزب و نشان دادن مهره های مورد نظر خود بر اهرم های اجرایی حزب بود. این تلاش خطرناک، که باید بدست افرادی از درون رهبری به ثمر می نشست، در نتیجه هوشیاری و قاطعیت حزب با شکست مواجه شد. ولی جای زخم خود را بر بدن حزب باقی گذاشت و تمدادی از رفقای صادق ما را نیز از حزب گرفت که امیدواریم با هرچه روشن تر شدن مسایل و انگیزه های آن بازی خطرناک، به صفوف حزب بازگردند.

س: یکی از تحولات مهم سال های اخیر فروپاشی نظام اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی است. به نظر شما علل این فروپاشی چه بوده است، و سرنوشت سوسیالیسم را چگونه می بینید؟

ج: سوسیالیسم مخلوق اکثریت که زندگیش را در پهنه گسترده یک ششم جهان آغاز کرد و سپس به چین و کشورهای دیگر نیز گسترش یافت توانست در نخستین فاز خود با پیروزی بر فاشیسم و رشد جهش وار اقتصادی از عقب ماندگی آغاز قرن رها شده و به دستاوردهای مهمی نایل آید، در صورتیکه پیشرفت پیکیر در همه جهات زندگی مادی و معنوی مردم بی وقفه ادامه می یافت و اصل لنینی ذیملتکی مادی انسان ها نادیده گرفته نمی شد. دموکراسی در حزب و در کشور اعمال می شد، می توانست به حیات خود ادامه دهد.

انقلاب اکتبر توانست روسیه عقب مانده را، همراه ملیت های ساکن امپراطوری قبل از انقلاب، به پیشرفت های بزرگی برساند و کشور را از یک

امپراطوری پوسیده و فقیر به یکی از دو ابر قدرت جهان، با دانشی پیشرفته و دستاوردهای عظیم فنی تبدیل کند. کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم توانسته بود کشوری عقب مانده را جهش وار به عصر با سواد عمومی مردم، خدمات سراسری پزشکی رایگان، بیمه های عمومی بیکاری و از کار افتادگی و بازنشستگی، تامین مسکن و کار، ریشه کن ساختن بیماری های مسری و بومی و دستیابی به عسالی ترین مدارج علمی و تکنولوژی رهنمون شود. افسانه عقب ماندگی علوم پایه و تکنولوژی این کشور، با اولین پورش های موفقیت آمیز به فضای کیهانی و دستیابی مخلوق سوسیالیسم به جهان خارج از زمین، همچون بادکنکی برای همیشه ترکیب سیاست خارجی و پشتیبانی نیرومند مردم شوروی از جنبش ها و خلق هایی که در راه آزادی و استقلال و بهروزی خود با استعمار و نواستعمار و امپریالیسم مبارزه می کردند نقش عمده ای در فروپاشی نظام استعماری و دگرگون کردن نقشه سیاسی جهان ایفا کرد. بدون این کمک ها تصور حرکت درهم شکستن یوغ استعمار در کشورهای آفریقایی، آسیایی و پیدایی چین سوسیالیستی در ظرف چند دهه، غیر واقع بینانه می بود. واقعیت دوام و بقای اتحاد شوروی و دیگر کشورهای پیرو آرمان های انقلاب کبیر اکتبر، که یک سوم تمام جهان را در برمی گرفت، پیروزی و دستاوردهای برجسته این کشورها آن هم در محاصره سرمایه داری جهانی و بویژه در روپارویی تمام عیار با فاشیسم و بطور کلی امپریالیسم جهانی، نشان دهنده نیروی حیاتی عظیم سیستم جدید اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برآمده از انقلاب اکتبر بود. همین واقعیت گواه برصحت نظر لنین مبنی بر امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، در امپراطوری عظیم روسیه بود.

اتحاد شوروی از لحاظ قدرت نظامی و تکنولوژی دفاعی به جایی رسیده بود که امکان هر نوع حمله و تجاوز نظامی را از هر دشمن بالقوه ای سلب کرده بود. علاوه بر این وسعت سرزمین، تنوع آب و هوا در گستره ای بیش از ۲۲ میلیون کیلومتر مربع، با منابع بسیار غنی، نیاز و وابستگی اقتصادی این کشور ثروتمند را به خارج از آن تقریباً به هیچ رسانده بود. سرمایه داری برای نابودی اولین کشور سوسیالیستی، از نخستین روزهای تولد آن، تلاش های فراوانی کرد که با ناکامی روبرو شد. این، نه محاصره اتحاد شوروی توسط سرمایه داری جهانی بود- چیزی که با پیدایی چین و دیگر کشورهای سوسیالیستی درهم شکسته شده بود- و نه وابستگی و نیاز اقتصادی بود که موجب شکست ساختمان سوسیالیسم شد، بلکه اشتباهات سنگین در راه ساختمان سوسیالیسم، مانند شیوه کلکتیوی کردن عجولانه و زور مدارانه کشاورزی و سبک فرماندهی-آداری استالینی حاکم بر حزب و کشور و در نتیجه نابودی عملی دموکراسی بود که شور و شوق انقلابی توده ها و نیروهای عظیم از بند رسته را که در همه ساحه های زندگی مجزوه آسا به پیش می تاخت و دشوارترین موانع راه ساختمان سوسیالیسم را از پیش بر می داشت به رکود و فرسودگی کشانید، چیزی که در سال های آغازین دهه ۸۰ سرتا پای زندگی جامعه را فراگرفت.

ما، در این جا از نقش ویرانگری که دشمنان خارجی سوسیالیسم یعنی امپریالیسم و سرمایه انحصاری، در بحرانی ساختن وضع اقتصادی و اجتماعی شوروی، از جمله با تحمیل مسابقه تسلیحاتی، تبلیغات سرسام آور دایمی و بطور کلی جنگ سرد و توطئه های گوناگونی که برای از هم پاشی نظام سوسیالیستی ایفا کردند سختی نمی گوئیم، چیزی که با وجود اهمیت زیاد آن، در صورت اداره دموکراتیک و مستعولانه امور حزب و دولت شوراهای، اجتناب ناپذیر نبود.

اگر مردم، در شوروی سابق، از طریق کتاب های تاریخ و دانش مارکسیسم-لنینیسم سرمایه داری را می شناختند، اینک مستقیماً با این سرمایه داری روبرو هستند. آن ها از جمله نادر مردمی هستند که امکان مقایسه عملی دو سیستم را پیدا کرده اند. سرمایه داری، طی ۲ سال اول پس از فروپاشی نظام سوسیالیستی و کودتای بورژوازی، زندگی ۹۰٪ مردم شوروی را به زیر خط فقر کشانیده است.

دنیای سرمایه داری انحصاری، ایدئولوگ ها و سیاستمداران آن، عجله دارند که شکست مدل های نارسا و میوب سوسیالیسم دولتی و بوروکراتیک را به عنوان مرگ مارکسیسم-لنینیسم و سوسیالیسم معرفی کنند.

عمال سرمایه، از هر قماش، از مارکسیست ها و طرفداران سوسیالیسم علمی می خواهند که بیش از این خود را با "اتوپیای مارکس" و "شیوه ناهنجار و خشن لنینی اجرای این اتوپی"، سرگرم نکنند. از مبارزه طبقاتی دست بکشند و سر درپای قادر متعال سرمایه بگذارند. پاسخ مارکسیست ها این است: مارکسیست ها طبقات و مبارزه را اختراع نکرده اند، این طبقات و مبارزه

گردهمایی در حیات حزب چه بوده است؟

ج: صرفنظر از هر مشکلی که طی ۴۲ سال بر سر راه تشکیل کنگره حزب بوده است، عدم تشکیل این عالی ترین مجمع حزبی در زندگی گذشته حزب واقعیتی منفی بوده است که از جمله به شکل باز تولید اختلافات درون رهبری، که خصلتی مزمن گرفته بود، از پلنومی به پلنوم بعدی سرایت می یافت.

یورش وحشیانه سال ۶۱ به حزب توده ایران، مهاجرت اعضا حزب، مسائلی که با فروپاشی نظام های شوروی و کشورهای شرق اروپا با خود آورد، تداوم فعالیت حزب را با دشواری بی سابقه ای روبرو ساخت. این مشکلات همراه با اختلافات ویرانگری، که محصول شکست و عقب نشینی حزب بود، برگزاری کنگره سوم را ناگزیر ساخت.

برگزاری سومین کنگره حزب در حساس ترین لحظات حیات حزب برای تعیین مشی آتی مبارزاتی حزب، تدوین و تصویب برنامه و اساسنامه جدید، متناسب با اوضاع حاکم بر میهن ما و جهان، امری ضرور و حیاتی بوده است. بودند کسانی که تشکیل کنگره در مهاجرت را غیر عملی نامیدند در حالیکه هم آن ها می دانستند در تاریخ، احزاب سیاسی فراوانی مجبور شده اند که مجامع مهم تعیین کننده سرنوشت خود را در مهاجرت و دور از وطن برگزار کنند و موفق هم بوده اند.

سومین کنگره، علیرغم اوضاع دشوار حزب، با شیوه کاملاً دموکراتیک، رفیقانه و صمیمانه، به حل مسایل پرداخت، و جوی سازنده و اطمینان بخش را جایگزین کشمکش ها و منفی بافی های بی سرانجام ساخت. نگرانی اعضا حزب در مورد هویت و موضعگیری اجتماعی حزبشان، با تصویب اساسنامه جدید و تاکید آن بر حفظ ماهیت طبقاتی حزب، برطرف شد. حزب در غوغای فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود، در ارتداد و تسلیم طلبی مد روز، حساب خودش را از فرصت طلبانی که یک شبه به اعتقاد سالیان دراز خود پشت کرده بودند، جدا ساخت.

در برنامه حزب، مصوب کنگره سوم، روح واقع بینی که از تجارب گذشته همراه با رشد سیاسی اعضا حزب، بویژه در سال های پر تلاطم پس از انقلاب، شکل یافته است، بخوبی منعکس گردیده است. در این جا از سکتاریسم و انقلابی نمایی اثری نیست.

امروز حزب، در محیطی سالم و سازنده و رفیقانه، به انجام وظایف انقلابی مشغول است، چیزی که مخالفان و دشمنان را برآشفته ساخته است. به تبلیغات و حملات مطبوعات رسمی و نیمه رسمی جمهوری اسلامی و نشریات راست در خارج از کشور توجه کنید، این محافل که گرفتاری های حزب را، به ویژه از ۲ سال قبل از کنگره، برای نابودی حزب کافی می دانستند و دیگر احتیاجی چندان به کشیدن تیغ از غلاف نمی دیدند، برگزاری کنگره حزب را، پس از سالیان دراز، نشانی نگرانی آور تلقی کردند. توده ای ها حق دارند از خودشان بپرسند، چرا مسئله حزب ما از دستور روز ارتجاع و محافل راست خارج نمی شود؟ از چه چیز "حزب منحل توده" می ترسند؟

چرا حملات این محافل، بویژه پس از برگزاری کنگره سوم حزب، افزایش یافته است؟ این سوال جواب های روشن خود را نیز همراه دارد. کوتاهترین و مردمی ترین شکل بیان آن اینکه "مردم را چوب نمی زنند".

س: با توجه به تحولات اخیر، بنظر شما، جمهوری اسلامی به کجا می رود؟

ج: مردم میهن ما در مقابل یکی از بزرگترین قدرتهای خودکامه نظامی جهان بپا خاستند تا زندگی آزاد و عادلانه ای داشته باشند. امروز پس از ۱۵ سال از این طغیان مقدس، در وطن ما، نه از آزادی خبری است و نه از عدالت اجتماعی. بحران سرتاپای زندگی جامعه ما را فراگرفته است، زندگی مردم روز بروز دشوارتر و فقر و محرومیت و محدودیت، گستره و ژرفای فاجعه آمیزی به خود گرفته است. حزب ما در تحلیل های مفصلی که از شرایط کشور ارائه داده است ماهیت و روند این تحولات را به روشنی بیان کرده است و در اینجا احتیاجی به تکرار آنها نیست. ولی آنچه خلاصه وار می توان گفت اینست که پیاده کردن سیستم سرمایه داری دلال، آنهم در عقب مانده ترین شکل ممکن، در کنار رونمای قرون وسطایی حاکمیت کنونی علل عمده وضع فاجعه بار کنونی است. تحولاتی که در سال های اخیر، خصوصاً پس از مرگ خمینی رخ داده است نشان می دهد

طبقاتی است که مارکسیسم را خلق کرده است. کمونیست های شوروی سابق، با توجه به نتایج بارآمده از "پرستوویکا"، موضع گیری ها و نقش افراد موثری از رهبری حزب کمونیست مانند گارباچف، یاکوولف، شوارنادزه را در جریان "پرستوویکا" و پس از آن مورد بررسی همه جانبه قرار داده و این شبهه فوق العاده قوی را دارند که جمع موثری از این رهبران در توطئه خیانت آمیزی برای نابودی اتحاد شوروی، بمنوان یک کشور ابر قدرت و نیرومند، شرکت جسته اند.

واقعیت مسئله این است که وضع اتحاد شوروی، چه در سال های پیش از دهه هشتاد و چه پس از آن، از وضع چین سوسیالیستی در سال های دهه هفتاد به هیچوجه بدتر نبوده است. حزب کمونیست چین، علی رغم اشتباهات بزرگ دوران کمون ها، جهش بزرگ و انقلاب فرهنگی، رفرمی را پیش برد که امروز با سریلندی می تواند گزارش کند که طی چندین سال آینده می تواند سرعت رشد اقتصادی را در حد ۱۲/۵٪ (میزان درصد رشد در سال گذشته) حفظ کند.

طی سال گذشته میزان بازرگانی خارجی این کشور نسبت به سال ۱۹۸۷ به ۲ برابر افزایش یافته است. در چین، اقتصاد با مالکیت متنوع عمل می کند و نقش عمده را بخش مالکیت اجتماعی ایفا می کند. لی پن، نخست وزیر چین، ضمن ارزیابی برنامه های اجرا شده و دستاوردهای سال های اخیر می گوید: ما طی ۵ سال آینده می توانیم به هدف عظیم رشد ۴ برابر درآمد ملی سال ۱۹۸۰، که برای سال ۲۰۰۰ پیش بینی شده بود، دسترسی یابیم.

از طرف دیگر، آنجا که سوسیالیسم، بگذار دولتی و بوروکراتیک آن، جای خود را به کاپیتالیسم داده است، فقر، ناامنی، بیماری، فروپاشی ارزش های معنوی انسان احتمالی، تنها گوشه ای از تصویر دهشتناک جامعه را نشان می دهد، تنها در سال گذشته، در روسیه تعداد جنایات به ۲/۸ میلیون حادثه بالغ شده است، یعنی ۲ برابر بیش از سال ۱۹۹۰، و در سال ۱۹۹۲ این رقم به ۳/۴ میلیون خواهد رسید، یعنی دیگر از امنیت خبری نخواهد بود. بنابر ارزیابی متخصصین تنها در سال ۱۹۹۲ درآمد نامشروع دزدان مافیایی اقتصاد به ۳/۵ تریلیون روبل بالغ گردید. یعنی رقمی بیش از نصف درآمد ملی که صرف مصرف عموم شده است.

جانیان حرفه ای، دست در دست جنایتکاران ساحه اقتصاد، یعنی غارتگران میلیاردری درآمد ملی، با همکاری نمایندگان اجرایی رژیم، قدرت مافیایی قهاری را بوجود آورده اند که منابع سرتاسر کشور را به یتما برده و مبالغ حاصل از این غارت، و حتی وامهای دریافتی از خارج را به حساب های خود در بانک های خارجی سرازیر می کنند. به موجب ارقام خبرگان مالی خارجی، در سال ۱۹۹۲ قریب ۴۰ میلیارد دلار مواد خام و مواد استراتژیک به خارج برده شده است (رپوده شده است). معاون رئیس جمهور روسیه فدراتیو، الکساندر روتسکوی، ضمن گزارش تکان دهنده خود به شورای عالی روسیه فدراتیو در ۱۶ آوریل ۱۹۹۲ از راز این ارقام نجومی و موارد عدیده دیگر پرده برداشت.

حال، دقت توری را می بندیم و چشم در چشم واقعیت تلخ و دردناک حوادث ۲-۳ ساله اخیر در شوروی سابق، وضع این کشور را با وضع چین در حال رفرف موفق مقایسه می کنیم. جواب صریح به یاهو گویی های خادمان سرمایه را این چنین می شنویم: این سوسیالیسم نیست که فروپاشید. این اشتباهات، ندامت کاری ها و در عین حال بی عرضگی و خیانت کاریست ها و برخی ایدئولوگ های مزدور این احزاب و کشورها بود که به مارکس و لنین پشت کردند، و منافع مردم و میهن خود و بشریت را بدست فراموشی سپردند. بشریت مترقی طی ۱۵۰ سال بررسی و چالش تب آلود، بدیلی جز سوسیالیسم برای نجات از گرفتاری ها و تضادهای کشنده و ویرانگر سرمایه پیدا نکرده است.

قرن بیست و یکم، قرن بازگشت ظفرنمون مارکسیسم و تبدیل آن به ایده پویای نجات بخش سرتاسری بشریت خواهد بود. کمونیست ها، این بار، نه تنها درس های کمون پاریس، بلکه درس های انقلاب اکبر، انقلاب چین، کوبا، ... و سال ها ساختمان سوسیالیسم را در مدل های گوناگون، موفق و ناموفق، پیش رو دارند.

سوسیالیسم زنده است و پیروزی جهانی خواهد یافت. زیرا نابرابری دردناک اجتماعی و زخم های سیاه سرمایه داری، این زنده ماندن و این پیروزی را طلب می کند.

س: برگزاری کنگره سوم حزب توده ایران و تاثیر این

خواست ببار آورد. تنها دیدن قیافه های تکیده و رنج دیده و شکنجه شده قربانیان این نمایش شوم که با دو ماه قبل از آن مقایسه می شد کافی بود که عمق این فاجعه و سنگینی این جنایت کم نظیر را بر ملا کند.

توطئه "محاکمات" نمایشی رژیم علیه نظامیان میهن دوست که بدنبال "شوهای تلویزیونی" برگزار شد، نیز در عمل به دادگامی علیه سران رژیم مبدل گردید. مردم فرصت یافتند که در چهره های پاک و بیگناه و درهم شکسته از شکنجه فرزندان فداکار خود، اندوه و رنج بی پایانی را که بخاطر آزادی و نیک روزی آنان تحمل کرده اند بخوانند و قساوت و بیرحمی محاکمه کنندگان را بی واسطه به بینند.

بدنبال شکست این توطئه و خصوصاً مقاومت قهرمانانه اکثریت رفقای اسیر در زندان ها و ادامه فعالیت حزب توده ایران، گردانندگان رژیم در تابستان ۶۷ برای جلوگیری از افشا آتی اسرار شکنجه های قرون وسطایی و در عین حال آسودگی خاطر از احتمال آزادی این قهرمانان دریند در آینده، هزاران انسان فداکار، شریف و میهن دوست را، طی چند روز، در پشت دیوارهای خاکستری زندان ها، قتل عام کردند.

این همه، دژخیمان رژیم را نمی توانست آسوده خاطر کند. چون آن ها با دارندگان آرمان های والای انسانی در افتاده بودند. پس از هرگونه "تسویه حسابی" از اینگونه با صاحبان اندیشه های پاک و مردمی، این اندیشه ها درخشش حادثی پیدا می کند، در حالیکه بنظر دژخیمان رژیم باید این اندیشه ها به گور فرستاده می شدند.

طبق محاسبات گردانندگان رژیم، باید مرحله پایانی به مثابه تیر خلاصی بر قلب و سر اندیشه های مزاحم عمل کند. انتشار انواع کتاب و مقاله و "مصاحبه" از جانب جمهوری اسلامی که اکثراً توسط بازپرسان و دژخیمان دستگاه سرکوب و شکنجه، با تحریف ظریف و حساب شده اطلاعات بدست آمده و به مقصد اثبات این مدعا که حزب توده ایران پدیده ای خارجی بوده است، برای منافع خارجی خلق شده است و گوش به فرمان منابع خارجی بوده است، سازماندهی شده بود، در خدمت این وظیفه قرار گرفت و باید نقش تیر خلاص را ایفا می کرد.

انتشار "کژراهه" بنام رفیق فقید طبری یکی از این توطئه هاست. رفیق فقید پس از اطلاع از نشر چنین اثری در دیداری با همسرش، آذر طبری، از آن اظهار بی اطلاعی کرده بود.

کتاب "سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی" که توسط موسسه به اصطلاح "مطالعات و پژوهش های سیاسی" منتشر شده است نیز نتیجه مطلوب را برای سازمان دهندگان این بازی ناپاک ببار نیاورد.

این ها گام هایی بود که رژیم جمهوری اسلامی در جای های رژیم گذشته، در مبارزه با حزب توده ایران می گذاشت و طبیعتاً همانقدر برایش موفقیت ببار می آورد که برای رژیم سلفش.

اینکه، ترفند جدیدی را رژیم به آزمایش گذاشته است. این بار قرعه بنام یکی دیگر از قربانیان رژیم، نورالدین کیانوری که پس از سال ها شکنجه و زندان با بیماری و کوله تن همچنان دریند و زنجیر رژیم خودکامه اسیر است، خورده است. کتابی به نام "خاطرات نورالدین کیانوری"، با هزینه و تلاش "انتشارات اطلاعات"، با جلد زرکوب و تصاویر و امکانات ارائه شده از طرف وزارت اطلاعات به بازار می آورد، خواننده به پدیده جدید و بی سابقه ای از "خاطرات نویسی" بر می خورد و آن اینکه بازپرس وزارت اطلاعات رژیم در نقش مصاحبه گر و کمیسیون ویژه همین وزارتخانه در نقش "ویراستار"، با هوشیاری و آمادگی کامل، وظیفه ظریفی را که وزارتخانه مربوطه به آن ها محول کرده است، طی تمام روند موتتاژ "خاطرات" و یا بهتر بگوییم بازجویی در "آزادی"، به خورد خواننده کتاب می دهند.

نورالدین کیانوری آزاد نیست، او هم چنان دریند رژیم است و تنها زندان او را تغییر داده اند. به نام او، هم چنانکه به نام طبری و دیگران، می توانند "خاطرات" بنویسند.

حزب توده ایران بارها اعلام کرده است مطالبی که اشخاص در اسارت و اجبار درباره حزب و تاریخ آن و اشخاص دیگر می نویسند و یا نوشته اند، فاقد سندیت است.

تردید نیست که روزی آرشیوهای آغشته به خون سیاهچال های رژیم گشوده خواهد شد و خاطرات به زنجیر کشیده شده ناظران یکی از شوم ترین ادوار تاریخ میهن ما بی واسطه و بی سانسور، بنظر مردم میهن ما و جهانیان خواهد رسید. ما گفته ایم و تکرار می کنیم؛ آن گاه که انسان ها بداندن بر سر قربانیان رژیم در سیاهچال های رژیم چه گذشته است، برخورد خواهند لرزید.

ما همچنان همبستگی عمیق خود را با توده ای های دریند رژیم اعلام و آزادی همه زندانیان سیاسی از جمله مریم فیروز و نورالدین کیانوری را طلب می کنیم.

که حاکمیت کنونی توان "بازسازی" کشور را به هیچوجه دارا نیست. تمامی کارشناسان مستقل اقتصادی و حتی برخی از نیروهای حاکمیت متفق القول هستند که سیاست های اعمال شده در پنج سال گذشته، در عرصه های مختلف، ارمغانی جز تمهیق فقر و عقب ماندگی اجتماعی به همراه ورشکستگی اقتصادی و بالا آوردن میلیاردها بدهی خارجی نداشته است. تعطیل شدن بسیاری از برنامه های عمرانی در کنار کاهش واقعی اعتبارات عمرانی دولت، بی توجهی کامل به صنایع تولیدی، که در سال های اخیر به نابودی بخش قابل توجهی از این صنایع و بیکاری صدها هزار کارگر منجر گردیده است، در کنار بی توجهی کامل به کشاورزی کشور که میلیون ها روستایی را به دنبال کار به حاشیه شهرها رانده است، تصویر گویایی از وضعیت کنونی کشور بدست می دهد. نبود امکانات آموزشی و برنامه ریزی برای تربیت کادری حرفه ای، وضع اسفباری را برای جوانان کشور ایجاد کرده است. رشد فساد، جنایت و اعتیاد ریشه در اعمال چنین سیاست های غیر مسئولانه و ضد ملی دارد. تنها دستاوردی که دولت کنونی می تواند به آن ببالد، کشودن درهای کشور و سرازیر کردن میلیاردها دلار اجناس مصرفی غربی به بازارهای کشور در مقابل درآمد نفتی کشور است. کالاهایی که اکثریت مردم ما توان خرید و استفاده از آنها را ندارند.

رژیم حاکم بر میهن ما به برق سر نیزه ها و کارایی دلارهای نفتی اش دل بسته است، چیزی که رژیم سابق بهتر و بیشتر آن را داشت. تحولات ماه های اخیر نشانگر این مسئله است که با تشدید بحران همه جانبه اقتصادی - اجتماعی برخوردها و رویارویی های علنی تر و وسیع تری از سوی مردم با حاکمیت صورت می گیرد. بر خلاف ادعاهای روزانه رژیم پیرامون "امت همیشه در صحنه"، واقعیات حکایت از رویگردانی وسیع مردم از حکومت و محدودتر شدن پایگاه اجتماعی رژیم می کند. تاریخ "امت ها" و ملت های زیادی را می شناسد که به حکم اجبار و اضطراب در حکومت های استبدادی در "صحنه" بوده اند. رژیم جمهوری اسلامی جز فقر و محرومیت و زندان و شکنجه و اعدام به مردم وطن ما چه داده است که آن ها با طیب خاطر در صحنه به تائیدش برخیزند؟ مردم ایران، با تحريم وسیع انتخابات ششمین دوره ریاست جمهوری پایان این گونه به زور در صحنه بودن ها را اعلام کردند. گردانندگان رژیم با سرکوب دگراندیشان، حتی دگراندیشان مذهبی، و تلاش بی وقفه برای نابودی هر نوع آلترناتیو مترقی از اپوزیسیون رژیم، وضع خطرناکی را برای مردم وطن ما به وجود می آورند.

سرنوشت هر رژیم استبدادی از جمله رژیم جمهوری اسلامی، گسست تام و تمام پیوند با واقعیات و سقوط در ورطه خشم و نفرت مردم است. چنین سقوطی در غیاب آلترناتیو متکی بر اکثریت مردم می تواند درگیری ویرانگری را بر جامعه ما تحمیل کند، که در اوضاع نا آرام و پر تضاد منطقه برای میهن ما بسیار گران تمام شود.

سردمداران رژیم آنچنان که قاعده هر مستبدی است به مصداق "بعد از ما چه آب و چه سراب" عمل می کنند. این مردم میهن ما و نیروهای سیاسی وطن دوست و مترقی هستند که می توانند و باید برای نجات کشور با کنار گذاشتن اختلافات دور شمار آزادی و حکومت مردم گردآیند. تجربه دردناک سال های اخیر در برخوردهای بی سراجام و گاه مسخره نیروهای مختلف اپوزیسیون، بر سر "رهبری" جنبش اگر همچنان ادامه یابد به رژیم اجازه خواهد داد تا در غیاب یک آلترناتیو مترقی به حیات خود ادامه دهد.

س، اخیراً کتابی زیر عنوان **خاطراتی از نورالدین کیانوری** توسط **موسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه** در تهران به چاپ رسیده است. نظر شما در این رابطه چیست؟

ج، گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی برای نابودی لیزیکی و بی اعتباری معنوی نیروهای مخالف و دگراندیش، علاوه بر یورش های وسیع همراه با زندان، شکنجه و اعدام هزاران انسان میهن دوست، دست به نمایش های تلویزیونی، سند سازی، پخش دروغ و تحریف واقعیات، حزب سازی و انتشار کتب و جزوات و مقالات فراوان زدند. این عملکرد جمهوری اسلامی خصوصاً در مورد حزب ما، طی سال های گذشته، گستردگی ویژه ای داشته است و همچنان ادامه دارد.

رژیم پس از یورش خائنه سال ۶۱ تلاش کرد با توطئه "شوهای تلویزیونی" که برای بی اعتبار کردن حزب سازمان داده شده بود دروغ های گویلی را "اثبات" کند و "سندیت" ببخشد. این عمل با تمهیدات و ترمیمات و تلاش شبانه روزی دستگاه جهانی سرکوب و توطئه با توحش کم نظیری تدارک دیده شده بود. این "مصاحبه" های تلویزیونی بیش از هر چیز جنایت سهمگین سازمان دهندگان آن را بر ملا ساخت و برای رژیم نتیجه معکوس آن چه را که می

«تعدیل نیروی انسانی» :

نام رمز توطئه جدید کارفرمایان و رژیم علیه کارگران

۷۰ به معاونت اشتغال فرستادیم با توجه به مشکلاتی که در کارخانه وجود داشت ... با موافقت خودشان ... در تاریخ ۲۶ اسفند ماه سال گذشته به ۶۰۰ نفر از همکاران اوراتی تحویل شد که ... از تاریخ اول فروردین ۷۲ از مراجعت به شرکت خودداری ... نمایند ... تعدیل روی نیروهای صورت می گیرد که کارایی کمتری برای مجموعه دارند، مثل آنهایی که سواد کم دارند ... بیمه بیکاری در دست وزارت کار و تأمین اجتماعی است و ما موظف به پرداخت ۳ درصد از حقوق ناخالص کارگر در پایان هرماه هستیم که شرکت بنز خاور در این زمینه هیچگونه بدهی ندارد.

این گفته فریدی از جهات گوناگون بسیار گویا و افشاگر است. نخست، بنز خاور با اطلاع و موافقت وزارت کار، با دادن یک مهلت ۴ روزه (۲۶ اسفند تا اول فروردین) ۶۰۰ کارگر را که با آنها قرارداد داشته، به طور یکجانبه از کار اخراج کرده است. دوم، از یک سال پیش از آن، بین شرکت بنز خاور و رژیم توافق شده بوده که اولی کارگران را اخراج کند و دومی آنها را به سمت استفاده از بیمه بیکاری سوق دهد. سوم، "تعدیل" که ظاهراً به منظور "کاهش هزینه" انجام گرفته، تنها کارگران بیسواد را که پایین ترین سطح دستمزد را داشته اند، هدف خود قرار داده است و مدیر عامل بنز خاور هیچ صحبتی از شیوه های دیگر و شاید موثرتر "کاهش هزینه"، از جمله کاهش حقوق مدیران و غیره، صحبتی به میان نیاورده است. و بالاخره، هزینه تامین کارگران اخراج شده بر دوش وزارت کار، که بودجه آن از عرق جبین همین زحمتکشان تأمین می شود قرار داده شده و شرکت بنز خاور با افتخار اعلام می کند که در این مورد "هیچگونه بدهی" به کارگران ندارد!!!

از مجموعه گفته های کمالی، وزیر کار رژیم، و مهندس فریدی، مدیرعامل بنز خاور چنین بر می آید که دولت رفسنجانی، برای جبران فشارهای داخلی ناشی از سیاست بانک جهانی مبنی بر باز کردن دروازه های اقتصادی کشور به روی کالاهای خارجی، با کارفرمایان بخش خصوصی به توافق رسیده است که برای محفوظ نگه داشتن سرمایه های آنها، دستشان را در اخراج وسیع کارگران باز بگذارد.

هدف این توطئه چیزی جز قربانی کردن طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان کشور در پیشگاه بخش خصوصی و سرمایه بین المللی، به منظور تطویل عمر رژیم بحران زده "ولایت قتیبه" نیست. باید این توطئه مشترک کارفرمایان و رژیم را به شکلی هرچه وسیعتر افشا کرد و کارگران میهن را نسبت به ماهیت واقعی سیاست "تعدیل نیروی انسانی"، که نتیجه ای جز بیکاری، فقر و بیخانمانی میلیونها زحمتکش و خانواده های آنان نخواهد داشت، آگاه ساخت.

بیش از اندازه به کارگران داده اند و امروز هم اخراج ها با موافقت خود کارگران انجام می گیرد و ما در این موارد دخالتی نمی توانیم بکنیم!!!

به نظر می رسد این ادعای حکام رژیم که بنیادهای نظام جمهوری اسلامی بر "مجزئه" استوار است چندان هم بی پایه نباشد، وگرنه چگونه می توان وضعیت کشوری را که در آن کارفرمایان داوطلبانه حقوق بیش از اندازه به کارگران می دهند و کارگران از سر دلسوزی برای کارفرمایان داوطلبانه اخراج خود را خواستار می شوند، و در این میان دولت دلسوز مردم هم در برابر این همه از خودگذشتگی متقابل طیفاتی انگشت به دهان و عاجز برجای مانده است، توضیح داد؟

اما آقای کمالی خود به خوبی می داند که حقیقت چیز دیگری است. صدها غومار، نامه اعتراضی و قطعنامه که از سوی اجتماعات کارگری طی چند ماه اخیر در سراسر کشور صادر شده و در مطبوعات داخلی بازتاب یافته اند حاکی از گسترش "نارضایتی" کارگران و مخالفت جدی آنان با موج تازه اخراج ها است. در حقیقت، نارضایتی کارگران از "تعدیل نیروی انسانی" در واحدهای تولیدی در ماه های اخیر به حدی رسید که جشن های بزرگداشت روز کارگر در سراسر کشور، بدون استثنا، به تریبون اعتراض علیه موج جدید "تعدیل نیروی انسانی" بدل شدند. اعتراضات کارگران عضو خانه کارگر خراسان، خانه کارگر مازندران، خانه کارگر آذربایجان غربی، خانه کارگر کرمانشاه، خانه کارگر اهواز، خانه کارگر زاهدان، خانه کارگر استان مرکزی، و کانون شوراهای اسلامی کار محور جاده ساوه، تنها نمونه هایی از این موج اعتراضی گسترده اند.

نمونه شرکت بنز خاور، که در آن ۶۰۰ کارگر به بهانه "تعدیل نیروی انسانی" اخیراً از کار اخراج شدند، نه تنها دروغ های مقامات رژیم مبنی بر "رضایت" کارگران از سیاست های اقتصادی دولت را افشا می کند، بلکه بیانگر ساخت و پاخت های پنهانی رژیم با کارفرمایان در رابطه با این اخراج ها نیز هست. به دنبال موج اعتراضی وسیعی که به خاطر اخراج این ۶۰۰ کارگر، محافل کارگری سراسر کشور را فرا گرفت، مهندس فریدی، مدیرعامل شرکت بنز خاور ناچار شد طی یک مصاحبه مطبوعاتی به توجیه عملکرد مدیریت این شرکت بپردازد. آنچه که او در این مصاحبه به زبان آورد، بیش از هرچیز گویای وجود یک توطئه هماهنگ شده توسط کارفرمایان و دولت رفسنجانی علیه کارگران میهن ما است.

مهندس فریدی در مصاحبه خود ضمن تأکید بر این مسئله که "تعدیل نیروی انسانی" و اخراج دو بحث جداگانه می باشند، اقرار می کند که اخراج کارگران با اطلاع و موافقت وزارت کار رژیم، و در چارچوب یک برنامه گسترده تر انجام گرفته است. او می گوید:

«از حدود ۸ ماه پیش با هماهنگی های به عمل آمده بین وزارت کار و دیگر ارگان های ذیربط، مسأله تعدیل را مطرح و با این اعتقاد که از کارگر حمایت کنیم و در صورت تعدیل ... این افراد سوق داده شوند به بیمه بیکاری ... بر اساس موافقت نامه ای که در تاریخ ۲۳ اسفند ماه

مسئله تک نرخی شدن ارز این روزها مستمسک تازه ای به دست کارفرمایان سودجوی بخش خصوصی داده است. آنها به این بهانه که سیاست های اقتصادی حکومت رفسنجانی، به ویژه تک نرخی شدن ارز، به "افزایش هزینه تولید" برای تولیدکنندگان داخلی انجامیده است، موج تازه ای از اخراج وسیع کارگران را زیر عنوان "تعدیل نیروی انسانی" ایجاد کرده اند. آنچه در این مسئله شایان توجه است، همکاری پنهانی رژیم با این روند و تلاش حاکمیت برای مقبول جلوه دادن این دور تازه از اخراج های وسیع است. کمالی، وزیر کار و امور اجتماعی رژیم، می گوید: "اصلاح ساختار اقتصادی کشور طبیعتاً مسایلی نیروی انسانی را در کنار خود خواهد داشت و این مسئله را بتدریج و با درایت می بایست حل و فصل کنیم." آقای وزیر کار و امور اجتماعی، بدون اینکه در مورد ماهیت واقعی این "اصلاح ساختار اقتصادی"، که به فرموده بانک جهانی انجام می گیرد، سخنی به میان بیاورد، با این جملات به توجیه اخراج های گسترده کارگران می پردازد: "تعدیل اقتصادی وقتی صورت می گیرد ... که یک واحد تولیدی می خواهد تولید خودش را به شکلی درآورد که قیمت تمام شده متناسب با قدرت خرید مردم باشد تا بتواند به حیات خود ادامه دهد [در نتیجه] باید هزینه ها کاهش پیدا کند..."

روشن است برای کارفرمایان و نمایندگان آنان در رژیم ولایت قتیبه، "کاهش هزینه" معنایی جز اخراج کارگران ندارد و نمی تواند داشته باشد! اما آنچه در این گفته های ناب جناب وزیر کار بیش از هرچیز دیگر جلب توجه می کند، منطقی و "درایت" چشمگیر ایشان در توضیح ضرورت اخراج ها است. آقای کمالی می گوید برای پایین آوردن قیمت تمام شده کالاها (که به اقرار او اکنون بالاتر از قدرت خرید مردم است)، کارفرمایان "ناچارند" کارگران را اخراج کنند. اما معلوم نیست که چگونه با اخراج کارگران - یعنی با کاهش بیشتر و حتی از بین بردن همین قدرت خرید محدود آنان - می توان "تناسب" لازم میان قیمت تمام شده کالاها و سطح پایین قدرت خرید مردم را ایجاد کرد؟ و این در حالی است که خود او هم اذعان دارد که "سهیم مزد در قیمت تمام شده تولیدات کشور پایین است" و در نتیجه وضع "در کشور ما چنان نیست" که کارفرمایان بتوانند "مشکل خود" را از طریق اخراج کارگران "حل" کنند.

آقای کمالی، برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت رژیم در قبال کارگران از یکسو، و شکل قانونی دادن به توطئه تازه کارفرمایان علیه کارگران از سوی دیگر، به قول معروف زبانه های حاکمیت را به این شکل به زیر فرش می روید: "در بعضی واحدهای تولیدی احتمال دارد با رضایت طرفین، کارفرمایان را حتماً بیش از حقوق قانونی [۱۱۱] در اختیار آنها [منظور کارگران است] قرار داده اند و با رضایت آنها [باز هم منظور کارگران است] تعدیل صورت گیرد و وزارت کار در این مورد نمی تواند دخالت کند، چرا که جزء اختیاراتش نیست". به زبان فارسی قابل درک، حرف جناب وزیر کار این است: کارفرمایان در گذشته با رضایت خودشان حقوق

فرمان نظم نوین جهانی

یلتسین گیت

در سال ۱۹۶۸ دانشمندان شوروی توانستند ماده ای مصنوعی به نام "جیوه سرخ" (Hg, Sb, O) با چگالی فوق العاده زیادی (۲۳) بسازند که از چگالی اورانیوم (۱۹/۷) نیز بیشتر است. این ماده می تواند بمنوان چاشنی، بم دقت بسیار زیاد، برای بمب های معمولی، بمب های اتمی و بمنوان رنگ برای اهداف نظامی و کور کردن رادارها و برای راکت های با دقت زیاد و تولید الکترون های با سرعت بسیار زیاد، مورد استفاده قرار بگیرد. در هر صورت این "جیوه سرخ" ماده ای است با ارزش بسیار زیاد.

تا سال ۱۹۹۰ اختراع این ماده بطور جدی محرمانه نگاه داشته شده بود. به طوری که در غرب هیچکس از وجود چنین چیزی خبری نداشت. با حاکمیت بورژوازی لومین در کشور (روسیه) اوضاع تغییر کرد و این ماده به علاقمندان غربی و در درجه اول به مجتمع های صنایع نظامی آمریکایی و فرانسوی برای فروش عرضه شد. و بعدها علاقمندان دیگری در خاورمیانه همانند ایران-عراق و لیبی برای خرید این ماده پیدا شدند. قیمت کنونی این ماده برای هر گرم ۳۶۰ دلار می باشد. یعنی ده ها بار بیشتر از قیمت طلا.

در حال حاضر از تولید ۱۰ تن از این ماده در سال صحبت می شود که در آینده بیشتر نیز خواهد شد. از آنجایی که برای بورژوازی لومین و مافیای روسیه قسط سود مهم است و دیگر مسایل از جمله مشخصات و خصوصیات این ماده مهم نیست، در حال حاضر سود آن برابر با ۵۰٪ می باشد. یعنی اگر از هر گرم ۱۸۰ دلار سود حاصل شود از ۱۰ تن ۱/۸ میلیارد دلار سود در هر سال عاید آنان می گردد.

در تاریخ ۱۹۹۲/۲/۲۱ یلتسین، انحصار فروش این ماده را برای شرکت "پرومکولوگیا" مقرر کرد که البته در تاریخ ۱۹۹۳/۳/۲۰ آن را ملغی اعلام کرد. در این رابطه مقاله ای که در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۹۳ در "پراودا" آمده است با این پاراگراف خاتمه پیدا می کند که، "در هر کشور متمدنی، پس از افشاء شدن چنین مسئله ای، هم رئیس جمهور و هم تمامی سران حاکمیت استعفا می دهند، چرا که از جهت اخلاقی دیگر صلاحیت کاندید کردن خود را برای یک رفراندوم ندارند. و رسیدگی بعدی به بررسی جرایم جنایی آنان به عهده کمیسیون ویژه مجلس، دادگاه قانون اساسی و مدعی العموم می باشد. اگر که اینان حتی یک ذره هم وجدان داشته باشند می بایستی استعفا دهند".

آسایش نسبی عمومی، برنامه های عمرانی و کشاورزی ... به کشورهای توسعه نیافته صورت نداده و حتی برنامه انسانی تقلیل بهره های وام پرداختی را هم از شمول چنین نظمی، خارج می داند. در نظم نوین امروزی، ادامه سیاست های تجاوزکارانه اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تا به امروز می تواند مورد بخشودگی قرار گیرد اما سود کم و بیش ۱۵۰۰ میلیارد دلاری کشورهای جهان سوم (معادل ۱۵٪ کل بدهی های آنان)، که بابت وام های دریافتی بلند مدت خود پرداخت می کنند، نمی تواند حتی مورد مذاکره قرار بگیرد! (البته زمانی که در خدمت برنامه ریزان آن قرار گیرد از این قاعده خارج می باشد. امروز همه اطلاع دارند که آمریکا به تنهایی ۵۰٪ از بدهی های مصر را بخاطر شرکت در جنگ خلیج فارس به این کشور بخشید). بدیهی است که تمام این بدهی ها و بهره ناشی از آن را در جنوب، مردمی می پردازند که همه روزه به خیل عظیم بیکاران و گرسنگان می پیوندند. در این رابطه قسط به یک آمار ارائه شده از سوی بانک جهانی توجه کنید، گرسنگانی که تعداد آنان در سال ۱۹۸۵ در آفریقا ۱۹۱ میلیون تن بوده است، در سال گذشته به ۲۲۲ میلیون تن رسیده است. شمالی هایی که حاکمان سیاسی آنان امروز، نقشه فرمانروایی بر پهنه گیتی را در سر می پروراندند، کوچکترین توجه و علاقه ای به اینگونه آمار و ارقام ندارند و کمکی نیز در تقلیل آن از خود نشان نمی دهند.

استثمار نوین، نظم نوتری بخود گرفته است. نظم نوین شمال غنی، علیه جنوب فقیر، بدون تردید مبارزه نوینی را می طلبد. اولین مانع این سد بلند، حکومت های غیر مردمی حاکم در اکثر کشورهای جنوب می باشد که منافع ملی و ثروت های عمومی کشور را نه در جهت کسب علم و تکنولوژی پیشرفته، بلکه در غارت شخصی و در انباشت سلاح برای سرکوبی مردم هزینه می کنند. کشور ما و حاکمان فعلی آن، خود بهترین و گویا ترین نمونه این گفتار می باشد. برای مقاومت در برابر فرمان صادر شده یک طرفه در مورد نظم نوین جهانی، باید حکومت های غیر مردمی حاکم در جنوب، از صحنه تصمیم گیری های مردم خارج شوند و سرنوشت مردم را به دست خود آنان و نمایندگان واقعی آنان بسپارند.

بدون تردید چنین مبارزه و روندی به سیر تاریخی خود ادامه خواهد داد، فردایی که صلح، عدالت، رفاه عمومی، آزادی و برابری در جهان حاکم باشد، نظم نوین واقعی برقرار خواهد شد و تدوین کنندگان نظم های غارتگرانه امروزی و پیشاپیش آن، حاکمان فعلی "ولایت فقیه" جمهوری اسلامی در میهن ما نیز در چرخش این گردونه اجتناب ناپذیر، به تاریخ سپرده خواهند شد.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی در شرق اروپا و پایان جنگ سرد، و با اعلام نظم نوین جهانی از سوی بوش رئیس جمهور سابق آمریکا، تحولات شتابنده ای در عرصه جهان صورت گرفته است که پایان شرافتمندانه آن بسیار دشوار خواهد بود.

آنچه که مشخص کننده بی چون و چرای این شتاب است، فرمان جدیدی است که از سوی دولت آمریکا و متحدان سیاسی اش در غرب اروپا صادر گردیده است، دشمنی که تا دیروز در شرق بود، امروز در جنوب قرار دارد! کشورهای توسعه نیافته، به دشمن قدرت های عظیم نظامی و اقتصادی تبدیل شده اند!

آغاز آزمایش عملی این فرمان جدید، در جنگ خلیج فارس به اجرا گزارده شد و نتیجه آن که با کشتار و بی خانمانی هزاران تن انسان بیگناه و ویرانی های بیشمار خاتمه یافت، به سود صاحبان فرمان تمام شد و امروز یوگسلاوی سابق، سومالی، رواندا، آنکولا و زیمبی می توانند هدف های مداخله جویانه این نظم نوین قرار بگیرند. صد البته که دیگر، کشورهایی نظیر افغانستان و مجاهدین آن، از دور این استراتژی نوین خارج گشته اند و می توانند فارغ از دخالت دیگران به برادر کشی های خود، ادامه دهند! امروز نوبت آنکولا و حمایت از ساویسمی است.

در مناطقی که جنگ های داخلی ادامه دارد و منافع قدرتمندان با خطر مواجه می شود، یکی از طرفین درگیر، از طرف شمالی ها حمایت می شود. در سناریویی که تنظیم گردیده است، منافع از مرحله منطقه ای پافراتر گذاشته و به چیزی کمتر از فرمانروایی بر جهان قانع نمی باشند. در این رهگذر، کمک های بشردوستانه، تازه ترین بهانه برای اعزام نیروهای نظامی شد. گویانکه در دکتترین جدید، نظامیان کشورهای پیشرفته صنعتی، تنها مدافعین حقوق بشر در کشورهای عقب مانده و عقب نگاه داشته شده می باشند! امروز در دست طراحان سیاست های تجاوزکارانه مشت های گندم و برنج، و در دست مجریان آن، افزار نظامی قرار دارد و قربانیان، قسط برای سوژه های تبلیغاتی نمایش داده می شوند.

کشورهای عضو پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) که بعد از فروپاشی پیمان دفاعی ورشو، یگانه قدرت نظامی چند ملیتی حاضر می باشند، امروز، برای دخالت های نظامی خود نه رقیبی احساس می کنند و نه حریفی، و لذا هر آن که اراده کنند، گستاخانه فرمان آتش صادر می کنند. و جالب آن که مقر این فرماندهی را در سازمان ملل متحد قرار داده اند! نظم نوین جهانی و دموکراسی نوین، آغاز خونین خود را جشن گرفته است و تاکنون هیچ کمک بشر دوستانه ای در انتقال تکنیک و صنعت، رفاه و

کمک های مالی رسیده:

- شکیب ۱۰۰ مارک
- یانوش ۱۰۰ مارک
- زبیبور ۱۰۰ مارک

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

Address : Postfach 100644 , 10566 Berlin , Germany

NO : 405

July 13 , 1993

نامه

مردم